

**Examining the confrontation between Hazara Shiites and Abdul Rahman
Khan (1297-1319) in Afghanistan**

Mahmoud Mehman Nawaz¹ / Jafar Noori² / Keshvad Siahpur³ / Mir Abbas Habibi⁴

(DOI): [10.22034/MTE.2021.9861.1392](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.9861.1392)

Abstract

Original Article

P 7 - 29

The present research has been carried out with the aim of investigating and explaining the confrontations and conflicts of Hazara Shiites and Abdur Rahman Khan in Afghanistan. Abdur Rahman Khan's cultural, economical and political policies had caused serious dissatisfaction among the Hazaras; In such a way that the period of his rule can be considered as the most difficult period in the history of Shiites and Hazara people in Afghanistan. Dissatisfaction turned into an armed uprising in several stages, and it seems that these uprisings provided a sufficient excuse for the ethnic-religious cleansing of Hazara Shiites of Afghanistan at the disposal of Amir Abdur Rahman. The repression of Hazara Shiites was so widespread that it even caused the Qajar government and Shiite scholars to react in this period. The findings show that: the differences between the Hazaras and the central government are rooted in several factors: the religious difference between the Hazaras and the central government, the conflict of interests between Abdur Rahman Khan and the Hazara Mirs, the forced migration of some Hazaras and Another of the social and economical issues are the most important factors of confrontations and conflicts between Hazara Shiites and Amir Abdur Rahman Khan. The method in this research is historical-analytical and information collection is done by library method. Finally, based on the findings from the sources, inference, explanation and analysis have been made.

Key words: Abdur Rahman Khan, Hazara Jat, Shiites, Afghanistan

1 - Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Yasouj University, Yasouj, Iran
(mehmannavaz86@gmail.com)

2 - Educational Department of History and Iranian Studies - Faculty of Humanities - Meybod University - Iran
(j.nouri@meybod.ac.ir)

3 - Department of History, Faculty of Humanities, Yasouj University, Yasouj, Iran (mirabbas@yahoo.com)

4 - Department of History, Faculty of Humanities, Yasouj University, Yasouj, Iran (ksiahpour@yahoo.com)

Received: 2021/04/02 | Accepted: 2021/11/23



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

بررسی تقابلات شیعیان هزاره و عبدالرحمن خان (۱۳۱۹-۱۲۹۷ق) در افغانستان

محمود مهمان نواز^۱ (نویسنده مسئول) | جعفر نوری^۲ | کشواد سیاهپور^۳ | میرعباس حبیبی^۴

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/MTE.2021.9861.1392](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.9861.1392)

علمی - پژوهشی

ص: ۲۹/۷

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی و تبیین تقابلات و تعارضات شیعیان هزاره و عبدالرحمن خان در افغانستان به انجام رسیده است. سیاست‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی عبدالرحمن خان سبب بروز نارضایتی جدی در میان هزاره‌ها شده بود؛ به گونه‌ای که دوران حکومت وی را می‌توان سخت‌ترین دروان تاریخی شیعیان و قوم هزاره در افغانستان دانست. نارضایتی‌ها تبدیل به قیام مسلحانه در چند مرحله گردید و به نظر می‌رسد این قیام‌ها بهانه کافی برای پاکسازی قومی-مذهبی شیعیان هزاره افغانستان را در اختیار امیر عبدالرحمن قرار داده بود. سرکوب شیعیان هزاره به اندازه‌ای گسترده بود که حتی سبب واکنش دولت قاجار و علمای شیعه در این دوره گردیده است.

یافته‌ها بیانگر آن است که: اختلافات میان هزاره‌ها و حکومت مرکزی ریشه در چند عامل داشته: تفاوت مذهبی میان هزاره‌ها و حکومت مرکزی، تعارض منافع عبدالرحمن خان و میرهای هزاره، کوچ اجباری برخی از هزاره‌ها و پاره‌ای دیگر از مسائل اجتماعی و اقتصادی، مهمترین عوامل تقابلات و تعارضات میان شیعیان هزاره و امیر عبدالرحمن خان به شمار می‌روند. روش تحقیق در این پژوهش، تاریخی-تحلیلی و جمع‌آوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای انجام شده است. در نهایت بر پایه یافته‌های حاصل از منابع استنتاج، تبیین و تحلیل به عمل آمده است.

واژگان کلیدی: عبدالرحمن خان، هزاره‌جات، شیعیان، افغانستان

۱ - گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (mehmannavaz86@gmail.com)

۲ - گروه آموزشی تاریخ و ایران‌شناسی-دانشکده علوم انسانی- دانشگاه میبد-ایران j.nouri@meybod.ac.ir

۳ - گروه تاریخ، دانشکده انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران mirabbas@yahoo.com

۴ - گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران kshahpour@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۰



مقدمه

جغرافیای افغانستان از لحاظ قومی و مذهبی بسیار متنوع بوده و این امر شمشیر دو لبه‌ای است که هم می‌تواند سبب بالندگی و شکوفایی شود و هم می‌تواند سبب ایجاد تنش و شکاف گردد. در تاریخ افغانستان برخی حاکمان در پی حذف صورت مسأله بوده و به دنبال پاکسازی قومی یا مذهبی و یا هر دو بوده‌اند. این تفکر و به تبع آن عمل به آن، امری بسیار دهشتناک بوده که می‌تواند یک جامعه را به جنگ‌های طولانی داخلی گرفتار سازد. امیر عبدالرحمن خان از آن دسته حاکمان افغانستان می‌باشد که مورخین از او به نیکی یاد نکرده و دوران حکومت وی را از سخت‌ترین و اسفبارترین دوران‌ها دانسته‌اند. این امیر از شیوهی مستبدانه در امر حکومت‌داری تبعیت می‌کرده که به تبع این روش نارضایتی‌های داخلی گسترده‌ای بروز نموده و در دوران حاکمیت وی سیزده جنگ داخلی رخ داده است. هزاره‌های شیعه هم به جهت مذهبی و هم قومی با امیر عبدالرحمن اختلاف داشتند. امیر به بهانه راهزنی هزاره‌ها و عدم پرداخت مالیات، فشارهای متعددی بر آن‌ها وارد نمود که سبب بروز قیام هزاره‌ها گردید. امیر عبدالرحمن برای سرکوب هزاره‌ها به علمای سنی مذهبی که مخالف هزاره‌ها بودند متوسل شده و علیه آن‌ها حکم جهاد صادر نمود. این شیوهی خطرناک در درازمدت باعث افراطی‌گری مذهبی در افغانستان گردیده و پایه‌گذار درگیرهای مذهبی در میان آن‌ها شد. این پژوهش با هدف بررسی علل و ریشه‌های تقابل میان هزاره‌ها و عبدالرحمن خان و همچنین بررسی قیام‌های هزاره‌ها در این دوره و نتایج و پیامدهای آن‌ها به انجام رسیده که در همین راستا سوالاتی مطرح می‌باشد: شکل‌گیری و تداوم قیام شیعیان هزاره متأثر از چه عواملی بود؟ کشورهای خارجی در قبال حملات عبدالرحمن خان به هزاره‌ها، چه واکنشی داشتند؟ در طول این تحقیق سعی بر آن است تا با استفاده از منابع مختلف و معتبر، به سوالات مطرح‌شده پاسخ داده شود.

هزاره‌جات در افغانستان



هزاره‌ها به عنوان یکی از مهمترین اقوام افغانستان شناخته می‌شوند که در بخش‌های زیادی از این کشور ساکن هستند. کاتب در باره حدود جغرافیایی هزاره‌ها چنین نوشته: «از طرف غرب به دولت یار و غور و هرات و از جانب شرق به کابل و غزنین... و از سوی شمال به بلخ و بعضی محال قطغن و از جهت جنوب به قندهار و توابع متصل به مضافات هرات آن محدود» (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۴۱). هزاره‌جات در مرکز افغانستان کنونی (مطابق نقشه) قرار گرفته و شامل استان‌های دایکندی، ارزگان، بامیان، غور، غزنی، سرپل، بادغیس، میدان وردک، سمنگان، پروان و نیمه جنوبی بلخ می‌شود. اقلیم هزاره‌جات با سایر مناطق افغانستان متفاوت بوده و سرمای شدید آن معروف می‌باشد. در بعضی مناطق آن زمستان تا شش ماه به طول می‌انجامد و این اقلیم باعث شده بود که از لحاظ زراعت و بوته‌زارهای طبیعی غنی بوده، لذا اقوام همسایه خصوصاً پشتون‌ها (به ویژه در مقطع مورد بحث) علاقه زیادی داشتند که به مناطق هزاره‌جات دست‌اندازی کنند (خائف، ۱۳۷۲: ۶۲-۶۱). هزاره به صورت «آزره»^۱ نیز ذکر شده است. محمدی شاری در کتاب خود نوشته که آزره در اصل

^۱. آزره و آذره. ویراستار

مهمان نواز و همکاران: بررسی تقابلات شیعیان هزاره و عبدالرحمن خان... ۱۱

اسم منطقه بوده نه قوم یا طایفه که در آن زرتشتیان زندگی می‌کرده‌اند و بعدها به اسم قوم بزرگ تبدیل شده است. وی در این باره به صورت واضح و روشن بحث نموده است (محمدی شاری، ۱۳۹۲: ۳۸). به هر روی هزارگی لهجه‌ای از زبان فارسی می‌باشد (اصغری، ۱۳۸۶: ۱۴۶) که در مورد وجه تسمیه آن موارد زیادی از سوی محققان مطرح شده است (برای اطلاع بیشتر ن. ک؛ همان: ۱۵۰-۱۴۷). همچنین در مورد ریشه نژادی مردم هزاره‌جات نظریات متفاوت و مفصلی مطرح می‌باشد که ریشه آن‌ها به مغولی، ترک، آریایی، تاجیک نسبت داده شده است (برای اطلاع بیشتر ن. ک؛ مصباح‌زاده، ۱۳۹۱: ۵۳-۴۲. موسوی، ۱۳۷۹: ۷۴-۴۳. روستا و میرزایی بادی، ۱۳۹۹: ۸۷-۹۲). کاتب همه‌ی هزاره‌ها را به استثناء تعداد کمی که اسماعیلی هستند، پیرو تشیع اثنی‌عشری می‌داند (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۴۰) اما موسوی معتقد است که برخی از هزاره‌ها دارای مذهب تسنن هستند (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۱۲). مهمترین طوایف هزاره‌جات عبارتند از: شیخ‌علی، بهسود، دایزنگی (غرجستان)، دایزینیات (دای‌زینیات)، تاتار، دایکندی، شوی، غزنی، جاغوری، فولادی، دایچوپان، ارزگان (خانف، ۱۳۷۲: ۷۲-۶۵).

قدرت‌گیری عبدالرحمن خان

عبدالرحمن خان فرزند سوم امیر محمدافضل خان، نوه‌ی امیر دوست‌محمد خان بود که در سال ۱۸۴۰م در کابل چشم به جهان گشود. او در زمان زمام‌داری پدرش فرمان‌دار قطغن و بدخشان بود. بعد از مرگ امیر دوست‌محمد خان، جنگ شدیدی در میان فرزندان و نواده‌های او درگرفته تا اینکه امیر شیرعلی خان، عموی عبدالرحمن خان توانست دیگران را کنار زده و خود بر تخت پادشاهی تکیه زند. امیر شیرعلی خان از انگلیس سخت نفرت داشت؛ اما با روس‌ها از در دوستی وارد شد. انگلیس برای اینکه افغانستان را از دست ندهد با روس‌ها وارد مذاکره شده و در کنگره برلین معاهده آخال را با روس به امضاء رساند. با امضاء این معاهده، انگلیسی‌ها اجازه دخالت در امور افغانستان را به دست آوردند و مرو نیز به روس‌ها واگذار شد. این معاهده باعث ایجاد جنگ‌های میان افغان‌ها و انگلیسی‌ها گردید (سمیعی، ۱۳۶۳: ۴۰-۳۹).

انگلیس که خود را در مبارزه نظامی با افغان‌ها شکست خورده و ناتوان دید، برای کسب موفقیت به روش سیاسی روی آورد. در این صورت انگلیس فقط با یک نفر مذاکره می‌کند نه با تمام ملت افغانستان مبارزه؛ به همین سبب، آن‌ها از عبدالرحمن خان حمایت نمودند (غبار، ۱۳۷۴: ۶۳۹). عبدالرحمن خان در خان‌آباد بدخشان بود که نامه‌ای از والی کابل که یک فرد انگلیسی بود دریافت

کرد. در نامه درخواست شده بود که عبدالرحمن خان هرچه زودتر به کابل بیاید (سمیعی، ۱۳۶۳: ۴۱). در فصل هفتم خاطرات عبدالرحمن خود او آشکارا از به قدرت رسیدن با اجازه و کمک انگلیس سخن به میان می‌آورد (عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹: ۲۲۵-۲۱۳) عبدالرحمن خان این‌گونه و در همکاری و تعامل با انگلیسی‌ها به قدرت رسید و در ازای این امر، وی با انگلیسی‌ها نهایت همکاری را داشت و به نوعی معاهده گندمک را نیز تایید کرد. عبدالرحمن خان پس از به قدرت رسیدن، بسیاری از نیروهای راستین و وطن‌دوست افغان را که به نوعی با سیاست‌های انگلیس مخالف بودند، بد نام و به زندان انداخت تا خود را برای مردم عامه کشور یک مجاهد وطن پرست جلوه دهد؛ مثلاً غازی محمدجان خان وردک و برادرش، عصمت‌الله خان، ارسلان خان، محمدافضل خان و محمدموسی خان صافی و... هر کدام را به بهانه‌ای بدنام و سپس اعدام، سنگسار و یا هم زنده از کوه به پائین انداخت (مجددی، ۱۳۷۸: ۲۱۹). نصیر مهرین درباره وابستگی عبدالرحمن به انگلیس چنین می‌نویسد: «پس از هجوم بریتانیا و پایان امارت شیرعلی خان، عبدالرحمن خان، با موافقت آشکار انگلستان، به گرسی امارت در کابل تکیه زد و از ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱، در کمال تخویف و ارباب، قدرت را قبضه کرد. هم‌جوشی و هماهنگی تمایلات شدید قدرت طلبانه عبدالرحمن خان با منافع بریتانیا در کشور و منطقه، جامعه بسیار نیازمند به تجدّد را در افغانستان در وضعیت جمود و خمود در همه شئون زندگی شکل داد» (نصیر مهرین، ۱۳۸۴: ۲۴).

اکثریت منابع از عبدالرحمن خان به عنوان فردی سنگ‌دل یاد کرده‌اند. به عنوان نمونه: زمانی که وی در ایام جوانی مشق تیراندازی می‌نمود، صرفاً برای اینکه بفهمد که آیا مرمی (گلوله) می‌تواند انسان بکشد؟ غلام خردسالش را در چند قدمی خود نگه داشت و با تیر به وی شلیک نموده و غلام بچه در جا مرد و واکنش عبدالرحمن خان فقط خنده به این حادثه بود. به سبب همین واقعه، محمدافضل خان والی بلخ (پدرش) او را بیش‌تر از یک سال زندانی کرد (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۲۴۶. مجددی، ۱۳۷۸: ۱۸۳).

عبدالرحمن خان زمانی به پادشاهی رسید که افغانستان در نتیجه جنگ‌های افغان و انگلیس صدمه دیده بود. به این معنی که دستگاه منظم اداری فرو ریخته و تشکیلات نظامی نابود شده بود. بالاحصار کابل منهدم و صنعت‌گران و پیشه‌وران اکثراً در دفاع از کشور از بین رفته بودند. بیش‌تر شهرهای بزرگ افغانستان مثل قندهار، هرات، ننگرهار و بلخ به صورت استحکامات نظامی برای دفاع در آمده بودند. عبدالرحمن خان برای بازسازی کشور دست به کار شد؛ اما وی جز خودش به هیچ شخصی اعتماد نداشت و به همین سبب تمام دوایر دولتی مجدد به شیوه خود وی بازسازی و

مهمان نواز و همکاران: بررسی تقابلات شیعیان هزاره و عبدالرحمن خان... ۱۳

همه تحت نظر شخص عبدالرحمن خان قرار گرفتند. عبدالرحمن خان در عین حال صدراعظم، وزیر جنگ، داخله، خارجه و وزیر سایر وزارت خانه‌ها بود. (غبار، ۱۳۷۴: ۶۴۳)

عبدالرحمن خان در کتاب دست نویس خود که بیش تر خاطرات حکومت و حکومت‌داری وی می‌باشد؛ چنین بیان می‌دارد: «این که جانشین من کسیت؟ خیلی ایراد و اختلاف آراء می‌باشد و در این باب حدس‌های زیاد می‌زنند و مردم مرا نصیحت می‌کنند که چرا علانیه و آشکارا معین نمی‌کنم؛ جانشین من کی خواهد بود؟ نه فقط با مردمان خارجه این مسأله مخفی و پوشیده است؛ بلکه به اهالی وطن و اقوام و عشایر خود نیز گفته نشده است» (عبدالرحمن خان، ۱۳۲۲: ۲). این امر می‌تواند ناشی از نهایت بی‌اعتمادی عبدالرحمن خان به مردم افغانستان و حتی نزدیکان خود باشد. عبدالرحمن خان برای بهبود امور کشورداری دو نقشه طرح کرد ۱- تشکیل دولت پر قدرت ۲- اصلاحات امور اداری، اجتماعی، نظامی و سایر مسائل و در باره هر دو مورد با جدیت تمام تلاش کرد. (مجددی، ۱۳۷۸: ۱۷۹)

همچنین قابل ذکر است که عبدالرحمن خان پشتون زبان بوده و درصدد برآمد که زبان دربار را از دری (فارسی) به پشتو تبدیل کند که از این طریق بتواند آن تعداد مردم هزاره‌جات که با زبان دری آشنایی کامل داشتند و زبان کلامی شان نیز بود، را از دربار بیرون و یا بر کنار کند (محقق ارزگانی، ۱۳۹۱: ۲۰۴). در یک ارزیابی کلی از حکومت عبدالرحمن خان چنین می‌توان ذکر کرد که: «در سال‌های حکومت دیکتاتوری امیر عبدالرحمن خان (۱۹۰۱-۱۸۸۰م) اصلاحات اداری و فرهنگی امیر شیرعلی خان کنار گذشته شد و بیش تر بر ارتش و مسایل نظامی سرمایه گذاری شد. اختناق فرهنگی و اجتماعی به شدت هرچه تمام‌تر در سرتاسر کشور حکم فرما شد. برده داری و خرید و فروش آن‌ها رسمی بود، در این زمان اگر کتابی چاپ می‌شد، باید از نظر عبدالرحمن خان می‌گذشت و کتاب پر از تعریف و تمجید از او می‌بود». (محمدی، ۱۳۸۸: ۲۰)

منشأ اختلافات هزاره‌ها با عبدالرحمن خان

عبدالرحمن خان در سال ۱۸۸۰م برای به دست آوردن قدرت در کابل، با رقیبان خود درگیر بود. میران (بزرگان) هزاره همنوا و موید او بوده و همکاری نزدیکی با وی در فتح هرات و سرکوب غلجی‌ها داشتند (بینش و دیگران، ۱۳۹۰: ۸۷). آنان معتقد بودند که روابط امیر جدید به همان شکل سابق خواهد بود و همان قول و قراری را که با امیر سابق (امیر شیرعلی خان) داشتند در سر می‌پروراندند؛ اما حقیقت امر به شکل دیگری تغییر یافت. (خانف، ۱۳۷۲: ۱۷۵)

در مورد دلایل تقابل عبدالرحمن و هزاره‌ها عوامل متعددی مطرح شده است. کاکر اختلاف میان

حکومت مرکزی و میرهای هزاره را عامل اصلی می‌داند (۸: ۱۹۷۳، kakar) و کاتب نیز به نوعی این امر را تایید می‌کند. عبدالرحمن خان هیچ‌گاه به نفوذ میران و اربابان در هزاره‌جات تن در نداد و قطعاً راضی نبود که حق وراثت را برای میران قائل گردد، میری را که نمی‌خواست از بین می‌برد و با زندانی ساخته، به جای او یکی از دوستان و طرفداران خود را مقرر می‌داشت. وی اصلاً امتیازات میران را به رسمیت نمی‌شناخت، مثلاً: «در سال ۱۸۹۰م فرزندان میردایکندی؛ سلمان بیگ به کابل دعوت شدند و تمام شان در آنجا زندانی گردید؛ زیرا قبلاً سلمان بیگ از شرکت برای سرکوب شورش در جنوب ترکستان امتناع ورزیده بود. پسر کاکای^۱ سلمان بیگ؛ یعنی باب‌شاه بیگ به حیث رئیس طایفه دایکندی از طرف امیر عبدالرحمن خان مقرر شد. همچنان میر محمد حسن بیگ به کابل دعوت شد و با تمام فامیل به حبس افتادند؛ زیرا میر محمد حسن بیگ از دادن قسمتی از زمین خود به یکی از وطنداران^۲ خود نظریه در خواست امیر عبدالرحمن خان انکار کرده بود. میردایزنگی یزدان بخش نیز به کابل دعوت شد و محبوس گردید؛ عوض او برادرش را به میری دایزنگی مقرر نمود، بعداً به جای میر محبوس یکی از حریفان وی به میری انتخاب شد» (کاتب، ۱۳۳۱، ج ۳: ۵۱۷). کاتب همچنین فشارهای اقتصادی و اجتماعی سرکوب کننده و ناعادلانه بر هزاره‌ها را عاملی مهم در شورش آن‌ها می‌داند (همان: ۷۷۳). فرهنگ مجموعه عواملی را برای تقابل هزاره‌ها و عبدالرحمن ذکر می‌کند از جمله: کشته شدن دو پسر شیرعلی خان رئیس هزاره جاغوری، سرکوب و کوچ اجباری هزاره‌های شیخ‌علی که متعرض کاروان‌ها می‌شدند، حمایت برخی هزاره‌ها از شورش غلجایی‌ها در برابر عبدالرحمن، اعمال مالیات بر هزاره‌ها که قبلاً مالیات نمی‌دادند (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۲۶۷-۲۶۶). تعرض به کاروان‌ها از سوی هزاره‌های شیخ‌علی از سوی حسنی به عنوان عامل اول و اصلی مورد توجه قرار گرفته است (حسنی، ۱۳۹۳: ۱۲۹). عامل اختلافات مذهبی نیز کم و بیش مورد توجه قرار گرفته؛ به نحوی که دو دلیل مذهبی از سوی فرهنگ برای ناراضی‌بیتی هزاره‌ها ذکر شده: گماشتن قضات حنفی مذهب (که مذهب رسمی دولت بوده) بر هزاره‌های شیعه که آن‌ها «تطبیق فقه حنفی را تعرض بر مذهب و اعتقاد خود می‌شمردند» همچنین تحریک هزاره‌ها توسط عالمان شیعه مذهب ایرانی در مشهد (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۲۶۷). عبدالرحمن نیز به تأثیرات مذهب هزاره‌ها در اختلافاتشان با وی اشاره دارد (عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹: ۲۸۷). به هر روی به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از عوامل سبب خصومت دو طرف شده است؛ اما نمی‌توان از مسأله عدم یگانگی مذهبی

۱ - پسر عمو

۲ - هموطنان

مهمان نواز و همکاران: بررسی تقابلات شیعیان هزاره و عبدالرحمن خان... ۱۵

هزاره‌ها با حکومت مرکزی به راحتی عبور کرد؛ خصوصاً آن‌که عبدالرحمن برای سرکوب هزاره‌ها به فتوای جهادی علمای سنی مذهب متوسل شد.

سخت‌ترین دوران تاریخ هزاره‌های شیعه از زمان به قدرت رسیدن عبدالرحمن خان آغاز شد. عبدالرحمن خان از سال ۱۸۸۰ الی ۱۸۹۱ م، به مدت یازده سال، با لشکرکشی‌های پی در پی به مناطق هزاره‌جات و قتل عام هزاره‌ها جنایاتی را مرتکب شد، که در تاریخ افغانستان و کشورهای منطقه بی‌سابقه بود (محقق ارزگانی، ۱۳۹۱: ۲۰۶). عبدالرحمن در توجیه اقدامات خود آن را در راستای پیشبرد مملکت به سوی تمدن و ترقی می‌داند (عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹: ۲۴۱)

جنبش‌های هزاره

جنبش‌های هزاره‌ها را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد.

۱- مرحله اول: که شامل دهه ۱۸۸۰ م. می‌باشد.

۲- مرحله دوم: که شامل دهه ۱۸۹۰ م می‌باشد.

۳- مرحله سوم: که شامل اواخر دهه ۱۸۹۰ و اوایل دهه ۱۹۰۰ می‌گردد.

در مرحله اول، شورش‌ها و جنبش‌ها در مناطق ذیل رخ داد: جاغوری (در سال‌های ۱۸۸۴-۱۸۸۰) و (۱۸۸۷-۱۸۸۵)، هزاره‌های پنجشیر (در سال‌های ۱۸۸۳-۱۸۸۲)، دیچوپان (در سال‌های ۱۸۸۶-۱۸۸۲)، تاتار و حبش (۱۸۸۸)، فولادی و مالستان (در سال ۱۸۸۹)، شیخ‌علی (۱۸۸۲-۱۸۸۱) و (۱۸۸۹-۱۸۹۰)، بهسود دایزنگی و دایکندی (۱۸۹۱-۱۸۹۰). هزاره‌های مناطق مذکور قبلاً با امیر کابل متحد و یا تابع وی بودند. مهم‌ترین اهداف جنبش هزاره‌ها در این مرحله عبارت بود از: پائین آوردن مالیات، رفع ظلم و ستم حکومت، آزادی زعما و رهبران دینی، مذهبی و میران آن‌ها از زندان و حفظ سنت قدیمی در اداره امور داخلی هزاره‌جات (بر اساس این سنت هزاره‌جات توسط میران و روحانیون اداره و کنترل می‌شدند).

جنبش‌ها و شورش‌های مذکور دارای خاصیت و شکل خودجوش بود و شکل منظم نظامی نداشت به همین دلیل لشکر عبدالرحمن خان این جنبش‌ها و شورش‌ها را یکی پس دیگری سرکوب و خاموش می‌ساخت و فقط شورش مردم شیخ‌علی که در سال ۱۸۸۹ م شروع شده بود، توانست دوام بیش‌تری داشته باشد. جنبش شیخ‌علی به شکلی منظم رهبری شده و دارای مقاومت بیش‌تر بوده است؛ در سال (۱۲۹۹ هـ ق ۱۸۸۲ - ۱۸۸۱ م) در دره غوربند که محل سکونت هزاره‌های شیخ‌علی بود، حاکم جدید افغانی (از پشتون‌ها که اختلافات جدی با هزاره‌ها از نظر قومی، زبانی و مذهبی داشتند) با لشکری از

سربازان پشتون استقرار یافت. هزاره‌های شیخ‌علی مجبور بودند تا امنیت راه‌های و قافله‌هایی که از منطقه آن‌ها عبور می‌کردند را تامین نمایند. همچنین در اوقات ضروری آن‌ها باید افراد مسلح را در اختیار نماینده دولت قرار داده و سربازان افغان را نیز مجهز نمایند. برای تثبیت وفاداری مردم شیخ‌علی، رهبر و رئیس آن‌ها، سیدجعفر به صورت گروگان در کابل تحت مراقبت بود (کاتب، ۱۳۳۱، ج ۳: ۳۹۲-۳۹۱). این اقدامات دولت سبب بروز نارضایتی‌ها در بین رهبران و مردم شیخ‌علی شد. همچنین در سال ۱۸۸۸م هنگامی که شورش به ریاست محمد اسحاق خان (پسرعموی عبدالرحمن خان) در جنوب ترکستان به راه انداخته شد، بعضی از طوایف شیخ‌علی (مانند طایفه پنج‌قول و علی‌جم) که در دره تاله و برفک و آشخواجه زندگی می‌کردند به شورشیان پیوستند. این عوامل سبب نارضایتی طرفین از یکدیگر گشته و بعد از سرکوب شدن شورش اسحاق خان دولت امکان یافت تا میران طایفه شیخ‌علی را که به اسحاق خان کمک کرده بودند سرکوب نماید و چند نفر از سادات دستگیر و به اتهام حمایت و تبلیغات به نفع اسحاق خان محکوم شدند. روزانه پانزده نفر از زندانیانی که در این جنگ اسیر شده بودند در میدان مراد خانی کابل به ضرب شمشیر افسران سپاه کابل کشته می‌شدند. (غبار، ۱۳۷۴: ۶۶۴-۶۶۶. عبدالرحمن‌خان، ۱۳۶۹: ۲۸۹)

در بین هزاره‌های شیخ‌علی تفاوت مذهبی وجود داشت که این امر به نقطه ضعف بزرگی برای آن‌ها تبدیل شده بود. گروهی از آنان پیرو مذهب حنفی (یعنی هم مذهب عبدالرحمن) و مابقی شیعه اسماعیلی بودند که سبب شد تا حکومت مرکزی از این امر استفاده کند. عبدالرحمن خان توانست گروهی که داری مذهب حنفی بودند را به سمت خود بکشد و از این طریق اختلاف نظر و مذهبی میان مردم شیخ‌علی ایجاد کند و حتی این اختلاف باعث جنگ میان آن‌ها شد. زمانی که اسحاق خان شورش کرده بود، هزاره‌های شیخ‌علی اسماعیلی مذهب، فوراً از وی حمایت کردند ولی بالعکس آن دسته از میره‌های که سنی مذهب بودند به مخالفت علیه شورشیان برخاستند.

در سال ۱۳۰۷ق (۱۸۹۰-۱۸۸۹م) گروه‌بندی‌های مذهبی بین هزاره‌های شیخ‌علی، موجب تصادمات و اختلافات علنی شده و حاکم منطقه عبدالله خان، هر دو طرف متخاصم را یکصد هزار روپیه جریمه نمود. جریمه مذکور در میان هزاره‌های شیخ‌علی تاثیرگذار بوده و نارضایتی‌های عمومی را بیش‌تر نمود. در ژانویه ۱۸۹۰م عمال دولت که برای جمع کردن پول جریمه شیخ‌علی آمده بودند توسط مردم از منطقه رانده شدند و مردم شیخ‌علی به محافظین حاکم حمله کرده آن‌ها را کشته و خود حاکم را در قلعه محاصره کردند. شورش شیخ‌علی بعد از این جریان شکل عمومی به خود گرفت. طبق نوشته «سراج التواریخ» تعداد افراد مسلح شورشیان بالغ بر چهار هزار نفر می‌شد. در این موقع

مهمان نواز و همکاران: بررسی تقابلات شیعیان هزاره و عبدالرحمن خان... ۱۷

شخص عبدالرحمن خان در مزار شریف بود و از آنجا دو گردان کامل و مسلح را که به توپخانه مجهز بودند، برای سرکوبی شورشیان فرستاد و همچنین به حکام مناطق همسایه شیخ علی دستور داد تا افراد مسلح را برای سرکوبی شورشیان به منطقه اعزام کنند؛ زیرا ظاهراً فرستادن فوج‌های مسلح به منطقه جنگی به صورت فوری امکان‌پذیر نبوده است. یک فوج مسلح که برای آزاد ساختن حاکم عبدالله خان از محاصره اعزام شده بود، توسط شورشیان کاملاً از بین رفت. هزاره‌های شیخ علی مکتوبی برای عبدالرحمن خان ارسال نموده و از مظالم عبدالله خان شکایت کردند و از او خواستند تا آن‌ها را از دست ظلم و ستم حاکم نجات دهد و در این مکاتبه وفاداری خویش به امیر کابل را متعهد شده و یادآور شدند که شورش آن‌ها علیه حکومت وی نیست. همچنین آن‌ها خواهش کردند تا جریمه نقدی سنگین و تحمیل شده را که بیش از توان آن‌ها است فسخ نمایند. عبدالرحمن خان در جواب اعلام کرد که عبدالله خان برکنار خواهد شد و تمام بزرگان، میرها و سادات شیخ علی از قدرت رهبری خویش محروم و از کار برکنار خواهند شد (کاتب، ۱۳۳۱، ج ۳: ۶۶۴).

عبدالرحمن خان دستور داد تا عبدالله خان و تمام بزرگان هزاره شیخ علی در مزار شریف به خدمت وی حاضر شوند تا در آنجا وی شخصاً به اختلافات آن‌ها رسیدگی کند؛ اما بزرگان هزاره شیخ علی از رفتن به نزد امیر امتناع ورزیدند و شورش ادامه یافت. شورشیان توانستند گروه‌های مسلح حاکم خنجان، محمد سرور خان و حاکم غوربند، سید جعفر خان را شکست دهند. این پیروزی‌ها سبب گردید تا چند تن از بزرگان طایفه شوی نیز به شورشیان بپیوندند در حالی که قبلاً آن‌ها بر ضد شورشیان فعالیت می‌کردند. از آن طرف امیر کابل برای سرکوب شورشیان شش هزار سرباز مسلح و مجهز به منطقه اعزام کرد که در نتیجه جنگ به نفع عبدالرحمن خان رقم زده شد و مردم شیخ علی شکست خوردند (خانف، ۱۳۷۲: ۱۸۷-۱۸۶).

عبدالرحمن خان در سال ۱۸۹۱م سردار عبدالقدوس خان را به خاطر تامین امنیت سراسری هزاره-جات با سپاهی از کابل، هرات و قندهار به آنجا فرستاد. او با روحانیون و خوانین مناطق هزاره‌جات از در صلح وارد شد و به تفاهم رسیدند که روحانیون و خوانین هزاره‌جات اظهار انقیاد و تادیه مالیات نمایند. روحانیون و خوانین به نوبت خود، معافیت از دولت کسب کردند و منطقه آرام شد، تا جایی که مقاومت کنندگان تسلیم و بعضی از سرکردگان آن‌ها به عنوان اسیر به کابل فرستاده شدند. سربازان عبدالقدوس خان در دژهای جدیدی که توسط مردم و به بیگاری ساخته شده بود جا گرفته و عبدالقدوس خان در هزاره‌جات با منصب رئیس تنظیمه به همراه عده‌ای از قشون خود باقی ماند (غبار، ۱۳۷۳: ۶۶۷). هزاره‌ها به صورت کامل خلع سلاح و تمام سلاح‌های سرد و گرم را از میان

آن‌ها جمع‌آوری کردند. خلع سلاح و جمع‌آوری اسلحه از شیعیان هزاره با تعدی‌های زیادی همراه بوده است. جستجوهای شدید خانه‌های هزاره‌ها جهت پیدا کردن اسلحه ادامه داشت و طبق گزارش‌ها، هزاره‌ها مورد حبس و شکنجه، گزیدن سگ و حتی قتل نیز قرار می‌گرفتند (کاتب، ۱۳۳۱، ج ۳: ۷۴۶-۷۴۵). سربازان افغان (پشتون) که سنی مذهب بودند، علنا رؤسای روحانی هزاره‌های شیعه مذهب را مورد تحقیر قرار می‌دادند. هزاره‌ها از زنان و دختران خود محروم بودند و آن‌ها را از فامیل‌هایشان جدا می‌کردند. یک نفر از جاسوسان عبدالرحمن خان که به هزاره‌جات رفته بود، به امیر چنین نامه می‌نویسد؛ افسران و درجه داران سربازی افغان (پشتون) که در راس آن‌ها عبدالقدوس خان قرار دارد، دختران بزرگان هزاره را به زور می‌گیرند که برای هر یک ایشان دو دختر می‌رسد، آن‌ها تمام وقت خود را به خوشگذرانی و مستی سپری می‌کنند. بعد از این نامه‌ای برای عبدالقدوس خان فرستاده شد که هر تعداد کربلائی، زوار، سید و ارباب در مناطق جدیدالتسخیر هزاره‌جات باشند، باید به کابل اعزام شوند. کسانی که به اطاعت امیر کابل می‌پرداختند به مناصب دولتی مقرر می‌شدند و کسانی که بی‌طرف بودند، به مناطق دیگر افغانستان تبعید گردیده و اشخاص مورد سوءظن در کابل نگه داشته می‌شدند تا هیچ یک از آن‌ها فکر شورش را در سر نپروراندند. (کاتب، ۱۳۳۱، ج ۳: ۷۶۰-۷۴۰)

باید یادآور شد که همزمان با کامل شدن تصرف مناطق جدید هزاره‌نشین، فئودال‌های افغان (پشتون) از هیچ نوع ظلم دریغ نکردند. حتی در مناطق مرکزی هزاره‌جات. عبدالقدوس خان برای اینکه هرچه سریع‌تر عملیات اشغال‌گری را عملی کند بزرگان مناطق دایکندی، دایزنگی و... را به اتهام عدم اطاعت دستگیر و دست بسته به کابل فرستاد و زمین‌ها را دوباره اندازه‌گیری کردند تا مالیات جدید را بر مردم تحمیل کنند. هزاره‌های دای چوپان که از دادن مالیات سرباز زدند، فرزندان و زنان‌شان را به زور گرفتند و یکصد نفر از این مردم را تیر باران نمودند، بقیه مردم را خلع سلاح و تمام این اعمال با زور، غارت‌گری، چپاول و تجاوز همراه بود. این اعمال باعث شد که مردم دست به شورش بزنند چون مظالم آن‌ها به هیچ صورتی بازخواست نمی‌شد (خانف، ۱۳۷۲: ۱۹۸-۱۹۷. فرخ، ۱۳۷۱: ۴۰۳). کاکر می‌نویسد عبدالقدوس خان حرم‌سراییی از زنان هزاره ترتیب داده بود (kakar, 1973: 5). کاتب نیز به نقل یکی از جاسوسان عبدالرحمن خان از تصرف چند تن از دختران بزرگان هزاره توسط عبدالقدوس خان سخن به میان می‌آورد (کاتب، ۱۳۳۱، ج ۳: ۷۳۹). از نحوه‌ی برخورد سردار نیروهای دولتی می‌توان به شیوه برخورد سربازان نیز پی برد. همچنین باید عنوان نمود تبلیغات عبدالرحمن مبنی بر لعن خلفا توسط هزاره‌ها، باعث واکنش شدید نیروهای پشتون نسبت به مردم هزاره شده بود (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۲۶۷) و به نوعی از دید نیروهای دولتی که عمدتاً حنفی مذهب بودند، هزاره‌ها کافر بوده و کشتن و

تجاوز به آن‌ها مشروع تلقی می‌شد.

آغاز خیزش سراسری هزاره‌ها

قیام در سال (۱۳۰۹ هـ.ق و در ماه رمضان، آوریل ۱۸۹۲) از مناطق تصرف شده هزاره‌جات آغاز شد. علت عمده این قیام تجاوز سه سرباز افغان (پشتون) از فوج زبردست خان به یک زن از طایفه پهلوان و اعدام توام با شکنجه‌های شدید شوهرش بود، که تمام مردم روستا و طایفه آن دو تصمیم گرفتند که «مرگ صد بار بهتر است از این‌گونه زندگی ذلت بار». آن‌ها متجاوزین را به قتل رسانیدند و بعد از آن تمام مردم طایفه پهلوان قیام کردند که در مدت زمان کوتاه تمام لشکریان افغان شکست خوردند غیر از لشکر محمدالله خان که بعد از شکست در جنگ با فولادی‌ها به طرف اجرستان گریخت و از داخل قلعه به دفاع پرداخت (خانف، ۱۳۷۲: ۱۹۹-۱۹۸). اقدام سربازان پشتون به حدی بر هزاره‌ها تاثیر گذاشت که حتی کسانی که با نیروهای دولتی همکاری کرده بودند به جنبش هزاره‌ها پیوستند (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۲۶۷). موارد یاد شده بیان می‌دارد که این قیام‌ها ناخودآگاه بوده اما شرایط به گونه‌ای پیش رفته که قیام مردم پهلوان باعث بیداری و به حرکت درآمدن سایرین گردیده و به سایر مناطق هزاره‌جات که از عبدالرحمن خان دل خوشی نداشتند، سرایت کرده و آن‌ها نیز با این طایفه جهت مقابله با حکومت مرکزی همکاری نمودند.

بر قدرت‌ترین امیری که در قیام شرکت کرد، میردایزنگی «محمد عظیم بیگ سه‌پای» بود، وی در سال (۱۸۸۷ م) اولین میر هزاره بود که حکومت کابل را به رسمیت شناخت و در مقابل لقب سرداری دریافت کرد، اما وی با سیاست خصمانه امیر کابل در هزاره‌جات موافق نبود و این اختلافات باعث شد تا در زمان مناسب به نیروهای قیام‌کننده بپیوندد. نیروهای منظم و مسلح هزاره‌های فولادی، دایه، میرآدینه، چوره و نیروهای سلطان احمد زاولی نیز تحت رهبری محمدعظیم بیگ قرار داشتند و قاضی محمد عسکر رئیس طایفه فولادی نیز همکار نزدیک وی گردید (عبدالرحمن خان، ۱۹۰۲: ۳۷۰). محمدعظیم بیگ کوشش کرد تا به قیام و شورش شکل عمومی ببخشد بنابراین، از تمام بزرگان هزاره-جات دعوت به عمل آورد که با قیام‌کنندگان همکاری نمایند. بنابر دعوت محمدعظیم بیگ اجلاسی از سران و بزرگان هزاره‌جات تشکیل شد، که همه با یکدیگر برای مقابله با حکومت امیر کابل تا سقوط وی مصمم شدند. همه‌ی سران هزاره تصمیم اتخاذ شده را در پشت قرآن امضاء و مهر نمودند (کاتب، ۱۳۳۱، ج ۳: ۸۰۸-۸۰۰). این حرکت هزاره‌جات احتمالاً بی‌سابقه بوده باشد؛ چرا که قبلاً جز مخالفت‌ها و شکاف‌های طایفه‌ای چیزی از وحدت آن‌ها دیده نمی‌شد. این اجلاس باعث شد که سایر

اقوام مانند: ازبیک، پشتون و... که مخالف اقدامات عبدالرحمن خان بودند نیز، به شورشیان ملحق شوند.

اعلام جهاد علیه شیعیان هزاره در سراسر افغانستان

پیوستن میر دایزنگی محمدعظیم بیگ سه‌پای به شورش و همچنین بنابر نوشته امیر عبدالرحمن ترس از پیوستن هزاره‌ها و شیعیان که در سراسر افغانستان پراکنده بودند به قیام (عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹: ۲۹۲)، باعث شده که وی از ترس شکست، علما و روحانیون اهل سنت را جمع و فتوایی علیه شیعیان هزاره صادر کند. کاتب مورخ معاصر و نویسنده دربار چنین می‌نگارد: «آتش حرب به شدت شعله‌ور گشته، طناب جنگ دراز گردیده تا که حضرت والا به فتوایی علماء ملت و فضایی پایه سریر سلطنت اشتهار و کفر طوایف مذکور هزاره را صادر فرمود. از تمام افغانستان و ترکستان لشکر گسیل داشته، از بن برداشتن بنیاد هزاره (تشیع) را همت گماشت» (کاتب، ۱۳۳۱، ج ۳: ۲۵۱). علمای سنی حکم جهاد داده و هزاره‌های شیعه را بی‌دین دانستند. از جمله علمایی که فتوای جهاد دادند «ملا سید محمد معروف به ممتحن را که بسیار محیل^۱ بود و نیز سید محمود قندهاری را تشویق کرد تا کتابچه و اعلانی برای عوام در اثبات تکفیر طایفه هزاره‌ها بنویسند و اهل سنت را ترغیب به جنگ به ضد آنان کنند» (ریاضی، ۱۳۶۹: ۱۷۷). افراد زیادی به سبب این حکم علما به نیروهای دولتی ملحق شدند. بیش‌تر داوطلبان از کوچی‌های افغان بودند که قبلاً نیز از عبدالرحمن خواسته بودند علیه هزاره‌ها اعلام جنگ کند (عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹: ۲۹۳. ۲۸۳. ۱۹۸۰: sultan). این سوءاستفاده عبدالرحمن از اختلافات مذهبی اقدامی مخاطره‌آمیز بود که می‌توان عنوان نمود ریشه بسیاری از اختلافات مذهبی آتی در افغانستان ناشی از این اقدام عبدالرحمن خان می‌باشد.

زمانی که اخبار شکست قوای عبدالرحمن خان به ارگ رسید عبدالرحمن خان دستور داد: «که آبادانی مردم میرآدینه را تمام آتش زده بسوزانند و زراعات ایشان را تمام خوراک دواب و مواشی و اسبان نمایند» (کاتب، ۱۳۳۱، ج ۳: ۲۵۲). از گفته‌های کاتب چنین برمی‌آید که عبدالرحمن خان برای تقویت روحیه لشکریان خودی و ترویج وحشت میان هزاره‌جات چنین فرمانی صادر نموده، تا از این طریق بتواند قیام‌ها را سرکوب کند، اما برعکس این فرمان عبدالرحمن خان باعث شد که قیام به صورت عمومی و سیاسی جلوه‌گر شود. در اعلامیه عبدالرحمن خان گفته شده: «کسانی که ضد من - امیر

^۱ - فریکار

مهمان نواز و همکاران: بررسی تقابلات شیعیان هزاره و عبدالرحمن خان... ۲۱

اسلام- طغیان کرده‌اند باید نابود شوند، سرهای آن‌ها به من تعلق دارند و تمام اموال آنان و اطفال آن‌ها به را به شما می‌بخشم» (همان: ۸۱۲-۸۰۹).

عبدالرحمن همچنین با سیاست خصمانه‌ای که داشت، آن عده از فتودال‌های هزاره‌جات مانند: سلطان‌علی خان جاغوری (پسر سردار شیرعلی خان)، میرحسین بیگ لعلی، میر ابراهیم بیگ سرچنگل، میر غلام‌رضا بیگ خلج، میر محمدرضا بیگ اتقان، میر غلام‌حسین بیگ اشترلی و میر یوسف بیگ تخت و... که طرفدار حکومت وی بودند را با سلاح‌های مدرن دولتی تجهیز کرد و از این طریق توانست جنگ طایفه‌ای را نیز میان مردم هزاره‌جات به راه بیندازد. عبدالرحمن خان برای آن تعداد از فتودال‌هایی که در جنگ علیه هزاره‌جات با او همکاری می‌کردند، دو برابر اردوی منظم خود معاش و آذوقه پرداخت می‌کرد. وی با اعمال چنین سیاستی توانست جنگ را از منطقه، به جنگ خانه به خانه بکشاند، تا دیگر هیچ احدی توان متحد کردن قشون یا سپاهی را در برابر دولت مرکزی نداشته باشد. ناگفته نباید گذاشت که انگلیس نیز چنین تقاضای داشت که در مستعمرات او جز تفرقه چیز دیگری نباشد تا به راحتی به سیاست خصمانه‌ی خود ادامه بدهد. (غبار، ۱۳۷۴: ۶۶۹. مجددی، ۱۳۷۸: ۲۴۲)

قیام‌کنندگان با سلاح‌های ساده (تفنگ، تفنگچه، شمشیر و...) در برابر نیروهای مجهز به توپ-خانه و سلاح‌های مدرن آن زمان شکست خوردند. بعد از شکست قیام، نیروهای عبدالرحمن خان تمامی خانه‌ها و روستاهای هزاره‌جات را یکی بعد از دیگری به آتش کشیده و قتل عام مردم بی‌دفاع هزاره‌جات را شروع کردند. هزاران نفر پیر و جوان، زن و کودک در این میان به قتل رسیدند، عده‌ی زیادی را به بردگی گرفته به بازارهای داخلی و خارجی به قیمت‌های ۲۰ الی ۱۲۰ روپیه فروختند. فرهنگ معتقد است بیش از ده‌ها هزار نفر از هزاره‌ها، به عنوان برده فروخته شدند (فرهنگ، ۱۳۶۷: ۲۶۸-۲۶۹). عبدالرحمن خان بعد از قتل عام مردم هزاره‌جات، از در دلجویی وارد شده و چند تن از افسران عالی رتبه خود را به جرم ظلم و ستم بر هزاره‌جات اعدام کرد تا از این طریق بتواند دل مردم باقی مانده هزاره را به دست بیاورد. دختر محمدعظیم بیگ که در میان اسرا بود را به ازدواج پسرش حبیب‌الله خان در آورد، و این گونه به شورش‌ها و قیام‌ها پایان بخشیده شد (غبار، ۱۳۷۴: ۶۷۰). عبدالرحمن خان دو رکن اصلی هزاره‌ها یعنی قومیت و مذهب آنان را به شدت تضعیف و تخریب کرد. او با کشتن، تبعید، اسارت و بردگی سران و عامه هزاره به شدت قومیت آن‌ها را هم به لحاظ جمعیتی و هم به لحاظ یکپارچگی جغرافیایی تضعیف نمود؛ همچنین همین اعمال را در قبال پیشوایان مذهبی آن‌ها در پیش گرفت و هزاره‌ها را از داشتن رهبران مذهبی محروم ساخت. او با دمیدن در اختلافات

مذهبی و پشتیبانی از نیروهای تندرو مذهبی مخالف شیعیان هزاره، بیش از پیش هزاره‌جات را در فشار مذهبی قرار داد. در واقع اقدامات مذهبی عبدالرحمن در قبال هزاره‌ها تعصبات مذهبی علیه آن‌ها را بشدت افزایش داد.

در مورد علل شکست قیام هزاره‌ها در سال‌های (۱۸۹۲-۱۸۹۳ م)، دلایل زیادی را می‌توان ذکر نمود؛ از جمله:

- تقسیمات سیاسی هزاره‌جات که نمی‌توانست به صورت کامل سبب وحدت سیاسی آن گردد؛ زیرا آن‌ها به صورت ملوک الطوائفی زندگی می‌کردند و این امر طبیعتاً سبب ایجاد اختلافات نژادی میان آن‌ها شده بود. این عدم وحدت سیاسی میان هزاره‌جات، سبب شده تا آن‌ها نخواستند و نتوانند، دارای رهبری سیاسی واحدی باشند «هر میر براساس منافع محلی خود موضع شخصی خاصی در مقابل امیر کابل می‌گرفت» (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۷۶). این امر نه تنها برای شورشیان سودی نداشت؛ بلکه عبدالرحمن خان از آن سود برده و از خود آن‌ها در برابر خودشان استفاده نمود. به عنوان نمونه محمدرضا بیگ یکی از رهبران هزاره بر این عقیده بود که مقابله با حکومت مرکزی سبب نابودی کامل قبیله وی خواهد شد و به همین سبب ترجیح داد برای حفظ منافع شخصی خویش با حکومت مرکزی علیه هزاره‌ها همکاری کند (همان: ۱۷۴). در همین جنبش عبدالرحمن خان با اعطای القاب کذایی و اهدای چند تخته پارچه به برخی از سران هزاره آن‌ها را به همکاری با نیروهای دولتی ترغیب نمود و حتی برخی از سران هزاره مانند میران دایزنگی صرفاً برای به دست آوردن القاب رسمی حاضر به همکاری با عبدالرحمن خان شدند (رحمانی، ۱۳۹۹: ۸۰. خانف، ۱۳۷۲: ۲۰۹). وجود چنین ساختار معیوبی در سیستم سیاسی هزاره‌ها سبب شکاف عمیق میان رهبران آن‌ها شده و برخی از آن‌ها ترجیح دادند راه خود را از دیگر رهبران هزاره جدا کنند؛ همچنین این ساختار سبب می‌شد تا رهبران هزاره بیش‌تر از آنکه به فکر موفقیت گروه قومی - مذهبی خود در مقابل حکومت مرکزی باشند، در اندیشه حذف یکدیگر بوده تا بتوانند به منافع بیش‌تری در آینده دست یابند. به هر روی وجود چنین رهبرانی می‌تواند در شکست هر جنبشی موثر باشد.

- عدم هماهنگی در میان بزرگان قیام‌کننده، آن‌ها در اول امر متوجه محدوده جغرافیای خود بوده نه همکاری با سایر بزرگان هم‌فکر خود و سرنوشت عموم هزاره‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفته و صرفاً به منافع خودشان توجه داشتند تا ثروت و نفوذ خود را حفظ کنند. همچنین رهبران جنبش هرکدام در تلاش بودند تا خود را نماینده و رهبر جنبش قلمداد نموده و در نهایت موفقیت احتمالی را به نام خود نمایند. چنین تفکری سبب کاهش همکاری آن دسته از میران و سران هزاره که قصد

۲۳ مهمان نواز و همکاران: بررسی تقابلات شیعیان هزاره و عبدالرحمن خان...

مقابله با عبدالرحمن خان داشتند، شده بود و این امر در ناکامی آن‌ها موثر واقع شد.

- عدم مهارت نظامی هزاره‌ها؛ باید در نظر داشت که هزاره‌ها اغلب روستایی بوده و علی‌القاعده آموزش نظامی خاصی نیز ندیده بودند و مهمترین تجهیزات نظامی آن‌ها نیز تفنگ‌های معمولی آن زمان و بعضاً شمشیر بوده است. در مقابل، دولت مرکزی از ارتشی آموزش دیده، مجهز به انواع سلاح‌های روز و توپخانه سنگین برخوردار بوده است. نیروهای دولت به مراتب آشنایی بیشتری با تاکتیک‌های جنگی داشته و تجهیزات کاملتری نسبت به قیام‌کننده‌گان داشته‌اند. همچنین نیروهای دولتی از پشتیبانی برخی کشورهای خارجی مانند بریتانیا نیز بهره می‌بردند. به هر روی فارغ از هر عامل دیگری، برتری امکانات می‌تواند به آسانی سبب تفوق گروهی بر گروهی دیگر شود.

- در شروع قیام با وجود اینکه شیعیان هزاره توانستند پیروزهای نظامی به دست بیاورند اما از آن به گونه‌ای درست استفاده نکردند و هرگز در پی توسعه آن برنیامدند؛ لذا حکام کابل توانستند با فرصت کامل وارد عمل شده و دست به اقدامات لازم جهت جذب نیرو و سرکوب قیام‌کننده‌ها بزنند. رهبران جنبش هزاره می‌توانستند با استفاده از ظرفیت بالای جمعیتی هزاره‌ها و همچنین تحریک احساسات قومی و مذهبی آن‌ها به جای اتخاذ شیوه‌های تدافعی به مواضع نیروهای عبدالرحمن خان در خارج از جغرافیای هزاره‌جات حمله نمایند. به نظر می‌رسد به سبب سیاست‌های خصمانه و خشن عبدالرحمن خان در افغانستان، رهبران هزاره می‌توانستند در صورت اتخاذ چنین راهبردی، از سایر اقوام افغانستان که از عملکرد حکومت مرکزی ناراضی بودند، نیز یاری بگیرند. به هر روی به کار بردن شیوه‌های صحیح نظامی می‌تواند یکی از مهمترین عوامل برتری در نبردها و درگیری‌ها باشد و در این بین برخی سران هزاره چون محمدعظیم بیگ سه‌پای که داری تجربه نظامی بالایی نیز بوده، می‌توانستند در اتخاذ تصمیم‌های صحیح نظامی موثر باشند اما در این امر ناموفق عمل نمودند.

- عدم همزمانی وقوع قیام‌ها سبب شد تا حکومت مرکزی با اتحادیه‌ای از هزاره‌ها مواجه نباشد؛ بلکه با جزایری از هزاره‌جات مواجه شده و در نتیجه دفع گروه‌های غیرمتحد هزاره برای عبدالرحمن خان چندان دشوار نبود. به نظر می‌رسد جغرافیای منطقه هزاره‌جات در این امر موثر بوده؛ زیرا «تمام سرزمین هزاره کوهستانی است. به طور متوسط ارتفاع آن به ۳۰۳۰ متر می‌رسد. قله‌های هم وجود دارد که از ۴۰۰۰ متر بلندتر است» (میتلند، ۱۳۷۶: ۱۵). بنابراین مشکلاتی در ایجاد ارتباط میان قبایل مختلف هزاره به وجود می‌آمد و امکان همزمانی جنبش تمامی مردم هزاره عملاً میسر نبود. همچنین این وضعیت جغرافیایی به نوعی امکان کمک‌رسانی هزاره‌ها به همدیگر را کاهش داده بود و گروه‌ها مختلف هزاره هر کدام تقریباً به تنهایی در مقابل حکومت مرکزی می‌جنگیدند.

واکنش کشورهای خارجی در قبال برخورد عبدالرحمن خان با هزاره‌ها

سه کشور روسیه، ایران و انگلیس مهمترین کشورهای بودند که تحولات افغانستان را در قرن نوزدهم، رصد نموده و برای آن‌ها حائز اهمیت بوده است. منابع تاریخی اطلاعات خاصی در باره واکنش روسیه نسبت به حملات عبدالرحمن به هزاره‌ها ارائه نموده‌اند و به نظر می‌رسد در این مقطع روس‌ها بنابر آنچه که در معاهده آخال آمده بود، بیش‌تر به سرزمین‌های شمال افغانستان توجه داشته و تحولات داخلی افغانستان برای آن‌ها از اهمیت کمتری برخوردار بوده است. انگلیس به دلیل روابط حسنه‌ای که با عبدالرحمن خان داشت، نسبت به حملات عبدالرحمن به مناطق هزاره واکنش منفی نداشته و حتی برخی منابع بر این عقیده هستند که بریتانیا به عبدالرحمن پیشنهاد مساعدت و اعزام مستشاران نظامی را داده است (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۷۱). به نظر می‌رسد به سبب اتحاد و پیوندی که میان عبدالرحمن خان و حکومت انگلیس وجود داشته، وجود چنین پیشنهادی و حتی بهره بردن عبدالرحمن خان از امکانات انگلیس در حمله به هزاره‌ها، دور از ذهن نباشد.

حکومت قاجار در ایران که در این زمان در اختیار ناصرالدین شاه بود، بیش‌ترین واکنش را نسبت به حملات عبدالرحمن خان به هزاره‌ها داشته است. حکومت قاجاریه به عنوان بزرگترین حکومت شیعی جهان و با ادعای رهبری و حفاظت از شیعیان خارج از مرزهای ایران و همچنین علمای شیعه در ایران و حتی حکومت محلی در خراسان، نسبت به کشتار شیعیان هزاره توسط عبدالرحمن واکنش نشان داده‌اند. این توجه ایرانی‌ها به تحولات افغانستان هم ناشی از اشتراکات مذهبی و زبانی با هزاره‌ها و هم ناشی از درخواست‌های ارسالی از جانب هزاره‌ها برای حمایت از آن‌ها، بوده است. برخی از علمای برجسته آن دوره، با مکاتبات مختلف و متعدد، نسبت به کشتار شیعیان افغانستان که عمدتاً از قوم هزاره بودند، واکنش نشان داده‌اند. شیخ محمدتقی مجتهد از علمای خراسان به تاریخ ۱۰ ربیع الاول ۱۳۱۰ / ۲ اکتبر ۱۸۹۲ در این زمینه نامه‌ای به شخص ناصرالدین شاه ارسال می‌کند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۶: ۴۲۷). میرزای آشتیانی نیز طی مکاتبه‌ای برای امین‌السلطان صدراعظم ایران، خواستار تلاش دولت برای بهبود وضعیت شیعیان افغانستان شده است (همان: ۴۳۳-۴۳۲). فرمان‌فرمای خراسان نیز طی نامه‌ای به امین‌السلطان، ابراز نگرانی علما را از وضعیت شیعیان افغانستان بازتاب داده است (همان: ۴۳۲). این واکنش‌های علما با نظر مساعد حکومت مرکزی همراه بوده به گونه‌ای که شخص ناصرالدین شاه طی نامه‌هایی به امین‌السلطان نوشته است که وی به علما اطمینان بدهد که شخص شاه پیگیر آزار و اذیت شیعیان افغانستان بوده و در این رابطه با دولت انگلیس که اختیاردار امور افغانستان می‌باشد مکاتبه کرده است (همان: ۴۳۳ و ۴۲۷). امین‌السلطان طی نامه‌ای به حاجی

مهمان نواز و همکاران: بررسی تقابلات شیعیان هزاره و عبدالرحمن خان... ۲۵

اشرافی مجتهد اطمینان می‌دهد که از طریق علمای افغانستان پیگیر وضعیت فارسی‌زبانان افغان بوده تا از تعدی به آن‌ها جلوگیری شود (همان: ۴۳۳). به هر روی واکنش‌های علما در ایران می‌تواند نشانه حساسیت این گروه نسبت وضعیت شیعیان در سراسر بلاد اسلامی باشد و از اینکه عده‌ای از شیعیان در افغانستان توسط عبدالرحمن به قتل رسیده‌اند، ناراحت و نگران بوده‌اند. به ویژه آن‌که دولت مرکزی افغانستان مقابله با شیعیان هزاره را جهاد دانسته و به این کشتارها رنگ و بوی مذهبی بخشیده بود.

حکومت محلی خراسان نیز به سبب همسایگی با افغانستان، تحولات آن منطقه را بیش‌تر رصد کرده و نسبت به حملات عبدالرحمن خان به هزاره‌ها بی‌تفاوت نبوده است. حاکم خراسان در نامه‌ای به امین‌السلطان، به تاریخ ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۱۰ گزارشی از وضعیت شیعیان افغانستان و آزار و اذیت آن‌ها توسط عبدالرحمن خان ارائه می‌دهد و از پناهندگی برخی از آن‌ها به خراسان سخن به میان آورده است (همان: ۴۲۹-۴۲۸). همچنین کارگزاری خارجه خراسان نیز در نامه‌ای به وزارت خارجه نوشته است وعده‌هایی که در این مدت سفارت انگلیس از طرف حکومت افغانستان به دولت ایران داده از روی صداقت نبوده؛ زیرا وضعیت نسبت به سابق تفاوتی نکرده و حتی تعدیات حکومت افغانستان به شیعیان بیش‌تر شده است. علمای شیعه در افغانستان نیز مدام پیگیر اقدامات دولت ایران برای مقابله با این اقدامات عبدالرحمن هستند (همان: ۴۳۴). علاوه بر این موارد، میرزا فتح‌علی خان فرمان‌فرمای خراسان نامه‌ای به عبدالرحمن خان نگاشته و وی را به رعایت مساوات مذهبی در افغانستان دعوت کرده است (همان: ۴۳۱). نکته جالب آنکه عبدالرحمن خان نیز نامه‌ای به میرزا فتح‌علی خان نگاشته که تاریخ آن نامشخص بوده اما احتمالاً در پاسخ به اعتراض فتح‌علی خان نسبت به کشتار شیعیان افغانستان بوده است. عبدالرحمن خان در این نامه دخالت ایران در امور داخلی افغانستان را نادرست دانسته و تأکید نموده همانگونه که اگر در ایران اهل سنت خطایی نمایند دولت مرکزی ایران اختیار تنبیه آن‌ها را دارد، حکومت افغانستان نیز حق تنبیه رعابای سرکش خود را دارد (همان: ۴۳۰-۴۲۹). عبدالرحمن خان «در تمام ایام زندگی خود نسبت بایران بدبین بود» (محمود، ۱۳۵۳، ج ۴: ۱۳۴۴) و به نظر می‌رسد واکنش‌های صورت گرفته در ایران در قبال تحولات افغانستان، نفرت و بدبینی عبدالرحمن را نسبت به حکومت و مردم ایران بیش‌تر کرده است.

به هر روی دولت مرکزی ایران نیز به صورت جدی پیگیر وضعیت شیعیان افغانستان بوده و در پاسخ به نامه‌های علما و حاکم خراسان، نسبت به پیگیری وضعیت شیعیان افغانستان قول مساعد داده است (بهمنی قاجار، ۱۳۸۶: ۴۳۶-۴۲۷). حکومت قاجاریه، این امور را نه از طریق حکومت افغانستان؛ بلکه از طریق مکاتبه با دولت انگلیس پیگیری نموده است؛ زیرا آن‌ها به خوبی از میزان

۲۶ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال یازدهم، شماره ۲۶، تابستان ۱۴۰۲

نفوذ دولت انگلیس در امور افغانستان آگاه بوده‌اند. به نظر می‌رسد واکنش‌های مختلفی که در ایران نسبت به کشتار شیعیان هزاره انجام گرفته، تغییر چندانی در رفتار عبدالرحمن خان با هزاره‌ها ایجاد نکرده است.

نتیجه

اختلافات قومی و مذهبی که امروزه افغانستان با آن مواجه است، ریشه در تاریخ این کشور دارد. اولین نشانه‌های اختلافات و درگیری‌های مذهبی را می‌توان از زمان ورود و دخالت انگلیسی‌ها در افغانستان و به ویژه دوران حکومت شاه شجاع و دوست‌محمد خان ردیابی نمود. با بررسی صحیح، دقیق و به دور از تعصب این اختلافات، می‌توان به ریشه‌یابی و در نهایت حل این بحران کمک نمود. اقدامات انجام شده در دوران حکومت عبدالرحمن خان تبدیل به یکی از سرچشمه‌های اختلافات در تاریخ افغانستان گردیده به گونه‌ای که سیاست‌های نادرست این امیر هم سبب ایجاد بحران‌های قومی و هم مذهبی در افغانستان گردید. جدی‌ترین مخالف سیاست‌های وی، شیعیان هزاره بودند که در نهایت سبب درگیری‌های طولانی میان آن‌ها گردید. سیاست‌های سخت‌گیرانه مالیاتی عبدالرحمن خان بر هزاره‌ها و اعمال مالیات‌های بیش از توان مردم بر آن‌ها و همچنین عدم توجه امیر عبدالرحمن خان به الزامات مذهبی مردم هزاره و فشار بر آن‌ها در جهت پذیرش سیاست‌های مذهبی حکومت مرکزی که بر اساس مذهب حنفی بود، سبب بروز درگیری‌های اولیه میان هزاره‌ها و دولت مرکزی گردید. در ادامه این روند تجاوزات گسترده عمال عبدالرحمن خان نسبت به هزاره‌ها، دامنه اعتراضات و قیام‌ها را گسترده نموده و سبب یک سلسله قیام‌ها در این دوره گردید.

با وجود آن‌که هزاره‌ها در مقابله با حکومت مرکزی هم‌نظر بودند اما عدم همکاری مناسب با یکدیگر و منفعت‌طلبی‌های رهبران آن‌ها سبب عدم یکپارچگی هزاره‌ها در جهت مقابله با حکومت مرکزی گردیده و در نتیجه نتوانستند به موفقیت چشمگیری دست یابند؛ اما عبدالرحمن خان توانست به اهداف خود دست‌یافته و هم مخالفان را شکست داده و هم با اعمال سیاست‌های تبعید هزاره‌ها، به بردگی فروختن (امری که در زمان عبدالرحمن در قبال هزاره‌ها شکل رسمی و قانونی به خود گرفته بود) و جایگزینی اقوام وفادار به خود در مناطق آن‌ها، از شورش‌های آتی و یا احیاناً اتحاد آن‌ها جهت مقابله با حکومت مرکزی جلوگیری کند. پراکنده شدن شیعیان هزاره به گونه‌ای بود که انگلیس از فراری‌های آن‌ها دو لشکر عظیم و منظم ساخته بود.

ایجاد تقابلات مذهبی بین شیعیان و سنی‌ها از دیگر دستاوردهای سیاست‌های عبدالرحمن خان در قبال هزاره‌ها بود. وی با گرفتن حکم فتوای جهاد از علمای سنی بر علیه شیعیان هزاره و با بی‌دین و کافر خواندن آن‌ها سبب شد تا تعرض اهالی افغانستان نسبت به شیعیان، شکل شرعی به خود بگیرد. طبیعتاً این امر می‌توانست در غیاب حکومت مرکزی قدرتمند، سبب بروز درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی در افغانستان شود. به هر روی سیاست‌های عبدالرحمن خان در برابر هزاره‌ها تأثیرات عمیقی در تاریخ افغانستان بر جای نهاد.

منابع و مأخذ

۱. اصغری، محمدرحیم (تابستان ۱۳۸۶) «اقوام افغانستان در مسیر تاریخ»، میثاق امین، سال دوم، پیش شماره سوم، صص ۱۷۷-۱۴۵.
۲. بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۶). ایران و افغانستان از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
۳. بینش، محمودوحید و دیگران (۱۳۹۰). آشنایی با مسلمانان جهان اسلام: شیعیان افغانستان، تهران، موسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
۴. حسنی، عبدالعلی (۱۳۹۳) «راهبردهای جریان های شیعی در فرایند سیاسی افغانستان (با تأکید بر تحلیل انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳)»، پژوهش های منطقه ای، شماره ۱۲، صص ۱۱۷-۱۵۰.
۵. خانف، ل، تیمور (۱۳۷۲). تاریخ ملی هزاره، ترجمه عزیزطغیان، قم، اسماعیلیان.
۶. رحمانی، محمدهادی (۱۳۹۹)، «کارنامه سیاسی رهبران هزاره در سده اخیر»، تاریخ اسلام در آیینۀ اندیشه ها، سال ۱۲، شماره ۱۸، صص ۷۶-۹۵.
۷. روستا، جمشید و محمد میرزایی بادیزی، (۱۳۹۹)، «واکاوی پیشینه و خاستگاه هزاره های اوغانی و جرمانی»، پژوهش های علوم تاریخی، سال ۱۲، شماره ۴، صص ۱۰۰-۸۳.
۸. ریاضی، محمدیوسف (۱۳۶۹). عین الوقایع، به کوشش محمد آصف فکرت، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
۹. سمیعی، کیوان (۱۳۶۳). زندگانی سردار کابلی مشتمل بر حوادث افغانستان در قرن نوزدهم میلادی، گیلان، زوار.
۱۰. عبدالرحمن خان (۱۳۲۲ق). تاج التواریخ، ج ۲، کابل، فیض رسا.
۱۱. عبدالرحمن خان (۱۳۶۹). سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمان خان پادشاه افغانستان، ترجمه غلام مرتضی خان قندهاری، به کوشش ایرج افشار سیستانی، تهران، موسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش.
۱۲. غبار، میرغلام محمد (۱۳۷۴). افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، جمهوری، چاپ ششم.
۱۳. غبار، میرغلام محمد (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات افغانستان، پشاور، آرش، چاپ دوم.
۱۴. فرخ، سید مهدی (۱۳۷۱)، تاریخ سیاسی افغانستان، قم، احسانی

مهمان نواز و همکاران: بررسی تقابلات شیعیان هزاره و عبدالرحمن خان... ۲۹

۱۵. فرهنگ، میرمحمدصدیق (۱۳۶۷). افغانستان در پنج قرن اخیر، پشاور، انجنیر احسان الله مایار، چاپ دوم.
۱۶. کاتب، ملا فیض محمد (۱۳۷۲). نژادنامه افغان، مقدمه و تحشیه کاظم یزدانی، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۱۷. کاتب، ملا فیض محمد (۱۳۳۱ق). سراج التواریخ، ج ۳، کابل، دارالسطنه.
۱۸. مجددی، عبدالحق و فضل الله مجددی (۱۳۷۸). حقیقه التواریخ از امیر کبیر تارهربر کبیر، کابل، میوند.
۱۹. محقق ارزگانی، قربان علی (۱۳۹۱). بررسی ریشه‌های تاریخی تشیع در افغانستان، قم، آشیانه مهر.
۲۰. محمدی شاری، شوکت علی (۱۳۹۲). در اوستایی در صدف لهجه هزارگی، کابل، صبح امید.
۲۱. محمدی، محمد حسین (۱۳۸۸). تاریخ تحلیلی داستان نویسی افغانستان، تهران، چشمه.
۲۲. محمود، محمود (۱۳۵۳). تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ج ۴، تهران، اقبال، چاپ چهارم.
۲۳. مصباح‌زاده، سید محمدباقر (۱۳۹۱). نگاهی مختصر به تاریخ اقوام در افغانستان، مشهد، مرندیز.
۲۴. موسوی، سید عسکر (۱۳۷۹). هزاره‌های افغانستان (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست)، ترجمه اسدالله شفایی، تهران، موسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ.
۲۵. میتلند، پی. جی (۱۳۷۶)، تحقیقی درباره: هزاره‌ها و هزارستان (گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس)، ترجمه محمداکرم گیزابی، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.
۲۶. نصیرمهین، محمد (بهار و تابستان ۱۳۸۴) «درآمدی بر تاریخ تجدد در افغانستان ۱۸۶۹-۱۹۱۹ میلادی»، ایران نامه، شماره ۸۵ و ۸۶، صص ۴۶-۲۵.

27. kakar m.h (1973), «The pacification of the Hazaras in Afghanistan», *Afghanistan Council Occasional paper*, No.4.

28. Sultan, M.H. (1975), «Shi'ite Islam, pesian studis», *state university of New York press*, No.5.